

دیکتاتورهای "ضد امپریالیست" و قدرتهای جهانی

احسان دهکردی



مروز سیاست مسفل چپ نو نه ایستادن در کنار آمریکا و اروپاست، نه در کنار دیکتاتورهای ایران و سوریه ، نه موافقت با حمله نظامی غرب است، و نه با دخالت سیاسی این کشورها



شروع دوران "جنگ سرد" میان بلوک "سوسیالیزم واقعا موجود" به رهبری "شوروی" و سرمایه داری به پرچم داری آمریکا به بعد از جنگ جهانی دوم برمی گردد. دورانی که با سیر نزولی قدرت مداری سرمایه داری انگلیس در جهان پیش رفت، و با جانشینی پر تلاش سرمایه های آمریکائی، تنشهای بزرگی با مدعیان دیگر، بخصوص کشور قدرت مند "شوروی" - که به تازگی پیروز از جنگ، مدعی بزرگی بود - آغاز شد.

سیر حوادث بعد از جنگ جهانی دوم ، جنگ کره تا مرگ استالین با تنشهای زیادی میان دو قدرت بزرگ، بخصوص بعد از حاکمیت "کمونیستهای" مائو تسه تونگ در چین همراه بود. این رقابتها در زمینه تسلیحاتی، با بمبهای اتمی آمریکا بر سر مردم ژاپن وارد مرحله جدیدی شد که تصاحب سرزمین های جدید و تلاش برای بدست آوردن موقعیت برتر در دنیا ، همه آن سیاستی شد که بعد از آن تا فروپاشی "بلوک سوسیالیزم" و ریختن دیوار برلین هسته اصلی کشمکهای میان این دو کشور را در دنیا شکل داد.

همچنین تنشهای ناشی از بهم خوردن توازن قدرتهای سیاسی و اقتصادی در دنیا بعد از جنگ دوم جهانی، بخصوص بر پیکر اقتصادی کشورهای انگلیس و فرانسه و سلطه بر کشورهایی که روزی مستعمره انگلیس و فرانسه بودند، آمریکا و "شوروی" را وارد مجموعه ای از واکنشها ، تنشها و فعالیتهای پنهان و علنی کرد که رفته رفته ابعاد جهانی یافت ، به تخاصم میان "سوسیالیزم واقعا موجود" و جهان سرمایه داری کشیده شد و به جنگ اردوگاهها و " جنگ سرد " معروف شد.

کشمکشهایی که گاه در گوشه و کنار دنیا تبدیل به سیاستهای خشنی شد

که از طریق کشور های وابسته به این قدرت ها بصورت نظامی ادامه یافت.

به هر حال با مرگ استالین در پنجم مارس ۱۹۵۳ میلادی هم سیاستهای داخلی خرشچوف ، جانشین او و هم سیاستهای خارجی کشور "شوراها" تا حدی در جهت تنش زدائی با "امپریالیسم" در بسیاری از مسائل مورد اختلاف در دنیا پیش رفت ، از جمله جنگ کره پایان گرفت و در ایران کودتای انگلیسی - آمریکائی علیه جنبش استقلال طلبانه مردم ایران و دولت ملی دکتر محمد مصدق در همسایگی "شوروی" طراحی شد و تخت پادشاهی حکومت محمد رضا پهلوی را به او برگرداند.

شکل گیری دولت ناصر در مصر ، مصدق در ایران ، گاندی و نهرو در هندوستان ، گینه سکوتره ، کنیای کنیا تا ، کنگوی لومبا ، غنای نکرومه و..... از جمله جنبشهای بودند که برای استقلال جدا از سیاست "شوروی" و آمریکا شکل گرفتند .

مبارزه با سلطه گری و دخالت دول سرمایه داری در کشورهای مستقل شکل گرفته بعد از جنگ جهانی دوم ، مجموعه مبارزاتی را در دنیا شکل داد که به مبارزه " ضد امپریالیستی" معروف شدند.

بعد از دوران مستعمره گیری کشورهای فقیر و عقب مانده توسط کشورهای سرمایه داری که بسیاری از کشورهای دنیا در گیر آن بودند ، دوران مبارزات استقلال طلبانه و ضد دخالت خارجی در امور کشورها ، هم جنبشهای رهائی بخش را شکل داد و هم تشکلهای مستقل و جدیدی چون کشورهای "غیر متعهد" را بوجود آورد.

در این کشورها بنا بر ساختار ناهمگون و رشد نیافته اقتصادی شان و با توجه به برجستگی ارزشهای سیاسی در زمینه های دیگری چون مسائل ملی و استقلال سیاسی ، حقوق فردی ، اجتماعی و آزادی نهادهای مدنی و سیاسی که مشخصه یک جامعه پیشرفته تری بود ، زمینه نداشت.

با گسترش مناسبات سرمایه داری در چاقوبه های خاص این مناطق ، شکل گیری قشرمتوسط و مرفه شهری و نهادهای مدنی ، ضرورت طرح نیازهای انسان مدرن در راستای حقوق فردی و سیاسی را مطرح کرد.

حاکمان این کشورها که در مبارزه با سیاستهای دول سرمایه داری سعی در استقلال سیاسی و برجسته کردن هویت سیاسی خود در مبارزه با "امپریالیسم" را داشتند ، گذر زمان را با توجه به شکل گیری نسل جوان و نیازهای اجتماعی آنان درک نکردند ، و به جای رشد ارزشهای

سیاسی مترقی در جامعه سعی کردند با ساختارهای عقب مانده و با اصلاحات روبنایی مناسبات گذشته را رفو کنند.

حاکمان "ضد امپریالیست" در این کشورها متوجه نشدند و نشده اند که نیازهای نسل جوان نمی تواند استقلال را بدون آزادیهای اجتماعی خواستار باشد. استقلال سیاسی بدون استقلال فرد و نیازهای مدنی، همچنین آزادیهای اجتماعی بدون حقوق سیاسی نهادهای اجتماعی و تضمین ادامه فعالیت آنها، رشد سیاسی جامعه را تسهیل نخواهد کرد.

گرایش جوامع امروز به آزادیهای اجتماعی نقطه مقابل سیاستهای کشورهای است که جوامع خود را بسته نگاه می دارند و از مشارکت مردم در امور سیاسی و حضور مردم در صحنه سیاسی وحشت دارند.

چرا دولت محمد قذافی، بشار اسد و خامنه ای از دمکراسی و حضور مردم در صحنه سیاسی وحشت داشتند و دارند؟

چرا از انتخابات سالم و مشارکت مردم در امور خود، در هراسند؟

برای همه مسلم است که چه قذافی، اسد و چه خامنه ای منافعی را در کشورهایشان به دست آورده و دنبال می کنند که حاضر به از دست دادنش نیستند.

مثلا در ایران:

همراه با گسترش قدرت سیاسی ولی فقیه مافیائی از بیت رهبری شکل گرفت که سلطه سیاسی - اقتصادی خود را نه تنها در ایران بلکه در منطقه خلیج فارس و در بین کشورهای همسایه نیز گسترش داد. با توجه به اهمیت نفت برای کشورهای غربی و آمریکا و خطر تشنج های سیاسی در منطقه، و به خطر افتادن منافع آنها بخصوص بعد از سرنگونی دولتهای عراق و افغانستان، جمهوری اسلامی قدرتمند ترین کشوری در منطقه شد که می تواند با حضور نظامی خود تشنج آفرین برای بازار جهانی نفت باشد.

با توجه به شکل گیری قدرتهای اقتصادی و سیاسی جدیدی در دنیا چون چین و هند در آسیا و روسیه - که از قدیم یکی از قدرتهای نظامی در شمال ایران بوده و هست، و این روزها با ایران و منطقه خلیج فارس نزدیکی بیشتری احساس می کند - در رقابتش با کشورهای غربی و آمریکا در منطقه، شاهد بروز "جنگ سرد" دیگری در دنیا هستیم که سنت "مبارزه ضد امپریالیستی" در میان بعضی کشورها بخصوص پیروان

قدیم "سوسیالیزم واقعا موجود" را دوباره زنده کرده و در این میان جمهوری اسلامی را در کنار کشورهای قرار داده که پی گیری در جهت منافع اقتصادی خود را در شکل مبارزه با آمریکا و غرب تبلیغ می کنند.

در این دوران که ماهیت کشورهای بلوک شرق و "سوسیالیستی" برای همه بر ملا شده، و همه آگاهند که اختلافات سیاسی این کشورها با غرب نه از موضع انسان دوستی و "سوسیالیزم" بلکه از موضع دفاع از منافع اقتصادی در مناطق مختلف بوده و هست، ولی هنوز دست از آن سیاستهای فریبکارانه خود برنداشته اند و با شعارهای تشنج آفرین "مبارزه با امپریالیسم" قصد فریب مردم و سوء استفاده از احساسات ملی آنها را دارند.

جمهوری اسلامی نیز همصدا با این فریبکاران منافع خود را در منطقه با شعارهای دهن پر کن "ضد امپریالیستی" دنبال می کند و در این راستا تا کنون برای حفظ و امنیت سیاسی خود در داخل کشور از هیچ جنایتی دریغ نکرده است.

سرکوب مردم سوریه توسط بشار اسد نیز در چارچوبه چنین سیاستی توسط جمهوری اسلامی حمایت می شود.

بنابر این شعارهای "ضد امپریالیستی" و قلدری ها و تشنج آفرینی جمهوری اسلامی در منطقه نه تنها برای مردم ایران هیچ گونه وجه ملی و سیاسی ندارد بلکه چون جنگ با عراق جز مرگ و ویرانی ثمری در پی نخواهد داشت و بار دیگر زندگی و دست آوردهای اقتصادی گذشته مردم ایران قربانی سوجدوئی ها و قدرت طلبی های سردمداران جمهوری اسلامی خواهد شد.

بر این اساس است که دمکراسی در این کشورها زیر گرفته می شود و نقش مردم هر روز بدتر از روز دیگر در پهنه سیاسی کشور کم رنگ می شود. طبیعی است که در این شرایط انتخابات و رأی مردم منجر به ادامه حاکمیت آنها نخواهد شد.

درست در این شرایط است که غرب و آمریکا با تغییر سیاست خود در دنیا در قطب دفاع از حقوق سیاسی مردم قرار گرفته اند و مدافع آزادی های سیاسی شده اند.

آنها امروزه راه مبارزه خود علیه این کشورها و "سوسیالیزم واقعن موجود" را با پرچم دمکراسی خواهی گشوده اند، دمکراسی خواهی !

که برای مبارزین سیاسی چند دهه پیش در کشورهای وابسته به آنها پی آمدی جز سرکوب و زندان نداشت.

اگر سیاستهای کشورهای غربی و آمریکا (بخصوص حزب جمهوری خواه) را در سالهای قبل از فروپاشی دیوار برلین، در رابطه با کشورهای آمریکای لاتین، آفریقائی و دولتهای دست نشانده آسیائی دنبال کنیم اوج وحشیگری و خشونت را مشاهده خواهیم کرد، نگاه کنید به اعمال نظامی آمریکا در ویتنام، کوبا و ریختن بمبهای اتمی بر سر مردم بی گناه ژاپن تا متوجه شویم که منافع آنها اگر در خطر باشد هر گونه عملی را برای خود مشروع می دانند.

چرخش سیاسی آمریکا و اروپا در دفاع از دموکراسی و سرکوب کشورهای جزء "محور شر" و همراهی با مردم در دفاع از دموکراسی بخصوص بعد از شکل گیری دولت دمکراتها در آمریکا با ریاست جمهوری اوباما، ناشی از سیاستهای نادرست و ضد دمکراتیک بلوک "سوسیالیزم واقعن موجود" بوده، که بعد از ریختن دیوارها، بازمانده های دیکتاتور منش گذشته دوباره به شکلی دیگر، همان سیاست های فرقه ای را دنبال می کنند.

"سوسیالیزمی" که با حذف دموکراسی و حقوق سیاسی مردم و حذف آزادیهای مدنی، تصوراتی را در مردم دنیا تقویت کرده، که امروز دول سرمایه داری از آن علیه اندیشه های مارکس و سوسیالیزم استفاده می کنند. ذهنیت منفی که امروز گرایشهای چپ دمکرات در مبارزه سیاسیشان سعی دارند، با نگاهی دمکراتیک به آینده، چهره بشردوستانه و آزادیخواهانه آنها نشان دهند.

این همه ذهنیت های منفی در دنیا ناشی از سیاستهای غلط آن سوسیالیزم توتالیتراست، که اکنون نیز با چهره ای دیگر، بعوض دفاع از مبارزات مردم سوریه و ایران، از دولتهای این کشورها حمایت می کند، و به جای ایستادن در جایگاه دفاع از دموکراسی و حقوق سیاسی مردم، در کنار دیکتاتورها قرار گرفته است.

امروز دیگر آن "سوسیالیزم واقعن موجود" کذائی هم نیست که چین و روسیه جدید رادرکنار کوبا و چاوز قرار می دهد، این سعادت "طبقه کارگر" هم نیست، دفاع از "رحمتکشان" عالم هم نیست، اینها در تلاش گسترش قدرت اقتصادی - منطقه ای وجهانی خود هستند. آنها در تلاشند که از شرایط بحرانی امروز بهره برداری کنند.

بنابراین تلاش برای گسترش قطب های قدرت و حفظ آنها اتحادهای جدیدی را بوجود آورده است.

در این راه هم به ایران اسلامی ، هم به کره شمالی ، کوبا و سوریه احتیاج دارند.

طبیعی است که مردم کشورهای عربی و ایران با مشاهده همکاری و دفاع دولتهای روس ، چین، کوبا و.. از دولتهای ضد مردمی اسد و خامنه ای به فحش دهی به سوسیالیزم و چپ کشیده می شوند و روند دگرگونی سیاسی در کشورشان را با توجه با این تصور منفی، در دشمنی با چپ هم می دانند.

امروز سیاست مسقل چپ نو نه ایستادن در کنار آمریکا و اروپاست، نه در کنار دیکتاتورهای ایران و سوریه ، نه موافقت با حمله نظامی غرب است، و نه با دخالت سیاسی این کشورها؛ استقلال سیاسی و رابطه با همه کشورهای دنیا چون تلاشهای دکتر مصدق راه ما در رسیدن به جامعه ای مستقل، دمکرات و آزاد است.

15.02.12

واقعیت های انقلاب ۵۷

فرهنگ قاسمی



اپوزیسیون جمهوری اسلامی در این ۳۳ سال از ظرفیت خود استفاده نکرده که هیچ، بلکه از گذشته خود درسی هم برای اتحاد و همبستگی نگرفته است و کماکان در چند دستگی و ناهماهنگی نیروها به سر می برد. اپوزیسیون امروز جمهوری اسلامی همانند منظومه ای است بدون مرکزیت اما پر از اقمار کوچک و بزرگ که به شدت از نبود گرمای هسته مرکزی رنج می کشد و در تاریکی به سر می برد.

سی و سه سال گذشت و باز سالگرد انقلاب ۱۳۵۷ فرا رسید و مشاهده می کنیم هر کس از ظن خود درباره این سالروز سخنی می گوید یا مطلبی می نویسد . آنچه مرا تشویق به نگاشتن این مطلب کوتاه می کند، کوششی دربرخورد با واقعیت های انقلاب ۵۷ و تبعات آن با شرایط امروز ما است .

در دوران انقلابات، ملتها همچون مردمانی قحطی زده در مقابل امکانات تازه و متنوع قرار می‌گیرند و همانند گرسنگان و تشنگان از نخستین امکان بسیار گاهی بطور افراطی سد جوع می‌کنند و چون از شرایط بحران قحطی بیرون آمده اند در امر انتخاب عجولند و به طور سطحی تصمیم می‌گیرند. سپس انتخاب خود را حقیقت مسلم و مطلق می‌گمارند.

در انقلاب ۵۷ همه آزادی‌خواهان ایران یا اشتباه کردند و یا خطر جمهوری اسلامی و حاکمیت رژیم ارتجاعی را ندیدند و به روح الله خمینی اعتماد کردند. در نتیجه آن، اعتماد سنتی غالب بر جامعه مذهبی و اطاعت کورکورانه از رهبر انقلاب، جایگزین رقابت‌های سالم، تفاهم‌های سیاسی و قراردادهای ملی شد. چند ماهی از انقلاب نگذشته بود که بخش بزرگی از معتمدین خمینی، به ویژه کسانی که به او نزدیکتر بودند، از میدان بدر شدند و حاکمیت به دست گروهی افتاد که به آزادی‌خواهی و رأی مردم هیچ اعتقادی نداشتند. دیدیم که سیر تحولات اجتماعی و سیاسی به گونه‌ای پیشرفت کرد که به مرور همه جریانات سیاسی آزادی خواه و دموکرات و طرفدار استقلال و عدالت اجتماعی یکی‌یکی از صف بیرون شدند، سپس مورد ضرب و شتم و زندان و شکنجه قرار گرفتند. دیدیم که کارگزاران استبداد مانند حزب توده و اقمارش از این شرایط استثنا نشدند تا جایی که امروز از آن حرکت بزرگ سیاسی و اجتماعی برای آزادی و استقلال کشور دیگر چیزی باقی نمانده است. امروز مشاهده می‌شود که جمهوری اسلامی آنچنان موازین انسانی و حقوق مردمی را زیر پا گذاشت که مشروعیت خود را در همه زمینه‌ها از دست داده است.

بسیاری از ما نمی‌خواهیم هنوز قبول کنیم که نه آن انقلاب بلکه نظام بعد از آن سبب این خرابی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها شد که امروز جامعه ما دچار آن است و هنوز نمی‌خواهیم قبول کنیم آنچه بر ما رفت در اثر ندانم کاری مردان و زنان سیاسی و شاید به دلیل فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه ما باشد. هنوز نمی‌خواهیم قبول کنیم که در بوجد آوردن این شرایط ما نیز به سهم خود نقش داشته ایم. شاید به همین دلیل است که تا کنون نتوانسته ایم رفتار و کردار خود را در مسیر ایجاد یک تحول عمیق سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تنظیم و به مدد آن به یک پیمان ملی قابل اجرا برای رهایی مردم از شرایط موجود دست پیدا کنیم.

بسیاری ادعا می‌کنند که امروز جامعه ما برای استقرار نظامی مردمسالار آماده است، به نظر من این بیان با واقعیت منطبق نیست،

مردم ما برای پذیرش یک نظام مردمسالار لایق بوده خود را باید آماده کنند. بویژه کسانی که ادعای رهبری و اداره جامعه فردا را دارند هنوز از رفتاری منطبق با اصول و موازین مردمسالاری برخوردار نیستند. واقعیت این است که باید در جستجوی یافتن واقعیت باشیم. واقعیت اینست که ما باید نسبت به حقیقت‌ها شک کنیم و آن را در آزمون تجربه و اندیشه به واقعیت مبدل سازیم. واقعیت اینست که ما تجربه رفتار و زیستار در یک نظام مردم سالار را نداشته ایم. واقعیت اینست که برای برپائی یک نظام مردمسالار ما همگی به آموزش نیاز داریم. واقعیت این است که به راحتی نمی‌توان ادعا کرد که ما از گذشته خود تجربیاتی مثبت برای اداره دمکراتیک جامعه آموخته ایم. آموختن آلیاژی از تجربه و اندیشه به شکلی که بهینه ساز باشد است، هر تجربه موقعی معنا و مفهوم دارد که در رابطه با اندیشه باشد، این در عمل است که انسان کیفیت راستین فکر خود را می‌آزماید. پس اگر ادعا کنیم که از انقلاب چیزی آموخته‌ایم باید دو ماده تجربه و اندیشه را هرگز از نظر دور نسازیم. به همین دلیل شاید بتوان گفت یکی از علت‌های شکست بعد از انقلاب ۵۷ این بود که بسیاری اندیشه مدیریت جامعه را داشتند اما متأسفانه از تجربه‌ای در این زمینه برخوردار نبوده‌اند. واقعیت این است که رژیم سلطنتی در ایران از بین رفت و امروز در میهن ما زمینه‌های بسیار خوبی برای سکولاریسم و لائسیته و جدایی دین از دولت فراهم آمده است.

واقعیت این است که، بر اثر اشتباهات بزرگ عده ای مملکت به دست گروهی نالایق و بیگانه با تحولات اجتماعی و سیاسی جهان افتاد که بر اثر آن امروز نظامی در ایران حاکمیت می‌کند که غیر از فقر و بدبختی و عقب ماندگی و انزوای جهانی برای مردم ما چیزی نیاورد و فرهنگ و تمدن ما را که در خدمت رشد تمدن بشری بوده، نه تنها پاسداری نکرده بلکه از آن چهره‌ای دیگر که به هیچوجه با پیشینه فرهنگ و تمدن ایرانی مطابقت ندارد به مردم جهان ارائه داده است. حاکمیتی که از نظر سیاسی تمام آزادی‌های فردی و اجتماعی را زیر پا گذاشته و آزادی‌خواهان و مبارزان اجتماعی را کشته، به زندان‌ها انداخته و یا به تبعید فرستاده است. حاکمیتی که از نظر اقتصادی در شکست کامل است. این رژیم تمامی منابع مادی و غیرمادی مملکت ما را به خدمت برنامه‌های ایدئولوژی اسلام دولتی خود درآورده است و به جای اینکه این منابع را در خدمت مردم قرار دهد از آن بعنوان عاملی برای سرکوب آنان و گسترش ابزار نظامی استفاده می‌کند. حاکمیتی که از نظر اجتماعی در خدمت مردم نیست و مردم را از رفاه اجتماعی و امنیت و تولید کار برخوردار نمی‌کند. حاکمیتی که از

نظر استفاده از نیروی انسانی اصل را بر تخصص و کاردانی افراد جامعه نگذاشته بلکه معیار خود را در بکارگیری نیروی انسانی، فقط و فقط براساس ایدئولوژی اسلام دولتی بنا نهاده و بدین ترتیب نیروی انسانی لایق و کارگردان را از مملکت تارانده است .

واقعیت این است که به جرات می‌توان ادعا کرد که اپوزیسیون جمهوری اسلامی در این ۳۳ سال از ظرفیت خود استفاده نکرده که هیچ، بلکه از گذشته خود درسی هم برای اتحاد و همبستگی نگرفته است و کماکان در چند دستگی و ناهماهنگی نیروها به سر می‌برد . اپوزیسیون امروز جمهوری اسلامی همانند منظومه‌ای است بدون مرکزیت اما پر از اقمار کوچک و بزرگ که به شدت از نبود گرمای هسته مرکزی رنج می‌کشد و در تاریکی به سر می‌برد. در این منظومه گرمای اتحاد و همبستگی جایش را به سرما و پراکندگی داده است . متأسفانه ما هنوز نتوانسته‌ایم به عظمت قدرتی که در اثر همسازی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی به وجود خواهد آمد پی ببریم، یا اگر در نظر به این ادراک رسیده باشیم کارنامه عملی ما نشان می‌دهد که آنرا هنوز بدرستی نیاموخته ایم . واقعیت این است که در این شرایط ، اگر این گره گشودنی است، بوسیله مشارکت آزادانه مردم سرانجام خواهد گرفت و اگر معضلات آن از راه احترام به آزادی و مشارکت شهروندان، گشوده نشود جامعه شکست خورده و نیروی سازندگی و رمق ایستادگی در برابر استبداد را نخواهد داشت و قدرت رزمندگی خود را از دست داده است. راه‌هایی از این شکست و سستی و بی‌رمقی، همت فکری و عملی راسخ زنان و مردان آزادی خواه و متعهد به حقوق انسانی می‌تواند باشد .

واقعیت این است که امروز قحطی آزادی در جامعه ما از زمان قبل از انقلاب ۵۷ بسیار بیشتر است، پس به تبع آن، حادث شدن دگرگونی در سامانه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی جامعه ما به مراتب از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود، در چنین شرایطی چه چیزی می‌تواند این امر را تضمین کند که جامعه ما باز دچار اشتباهات گذشته خود نشود ؟ فراموش نکنیم که اندیشه‌های ما در تقابل با عمل‌های ما، واقعیت‌های ما را می‌سازند. واقعیت‌هایی که باید دارای ارزش‌های تازه باشند تا بتوانند زیست و تولید کنند.

فوریه ۲۰۱۲ پاریس

Farhang.ghassemi@orange.fr

وقتی که سرشکنجه‌گر مخالف شکنجه می‌شود، پیرامون مصاحبه‌ی پرویز ثابتی با صدای امریکا

یداله بلدی



آقای ثابتی، اکثریت مردم ایران اعترافات شکنجه‌گرانی مانند تهرانی، آرش کمالی و شاهین را از تلویزیون مشاهده کردند و انکار شما نمی‌تواند واقعیات را کتمان کند. شما زندان‌های مخوف اوین و گوهردشت را با تمام ابزار و آلات و تجربیات برای رژیم فعلی به میراث نهادید. جنبش چپ ایران که فرزندان زیادی را در دو رژیم در راه رسیدن به آزادی و عدالت از دست داده است همواره از اشتباهات خود انتقاد کرده است اما سران رژیم پیشین هیچ‌گاه نمی‌خواهند بپذیرند که عامل اصلی بر آمدن هیولای جمهوری اسلامی خطاهای آنان بوده است

در ۱۵ فروردین ۱۳۵۰، پرویز ثابتی با عنوان مقام امنیتی بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و در باره رویداد سیاهکل گزارش‌هایی ارائه کرد که از آن پس به نام «مقام امنیتی» شناخته شد اما سازمان فدائی از او با عنوان رمزی «ابروکمانی» نام می‌برد.

پرویز ثابتی طبق اظهارات خود با مدرک لیسانس حقوق در سال ۱۳۳۷ به استخدام ساواک در آمد و سپس به مقام مدیر امنیت داخلی رسید. ایشان پس از ۳۳ سال سکوت را شکست و در برنامه «افق» صدای امریکا شرکت کرد و مطالبی را پیرامون عملکرد ساواک و مخالفین رژیم شاه ابراز داشت و در این گفتگو زیرکانه و ناصادقانه پاسخ پرسش‌ها را به مسیر دیگری کشاند و به انکار و تحریف واقعیات پرداخت و ساواک را از اتهامات وارده تبرئه کرد و مخالفین را تروریست و خرابکار نامید.

ایشان نکاتی را در این برنامه ابراز داشتند که به بررسی برخی از آنان می‌پردازیم:

۱- ایشان از اتهامات فسادى که به خاندان سلطنت نسبت داده مى‌شد یک مورد آن را که احتمالاً واقعیت نداشته است بر مى‌گزیند و آن را به عنوان نمونه‌ای از اتهامات بی اساس به خاندان سلطنت معرفی مى‌کند، مانند دستگیری اشرف پهلوی با یک چمدان هروئین، اما این مورد شایعه را به هیچ‌وجه نمی‌توان معیار قضاوت در باره کارنامه فساد مالی خاندان سلطنت بر شمرد. ایشان به خوبی آگاهند که خاندان سلطنت با توسل به شیوه‌های گوناگون بخشی از اموال عمومی و منابع ملی را به غارت بردند. چگونه می‌توان ثروت بی‌کران این خاندان را با قبل از به سلطنت رسیدن رضا شاه که فقط یک باب خانه در میدان حسن‌آباد داشت مقایسه کرد؟

۲- آقای ثابتى مى‌گوید که هر چند در زمان شاه مفاصد وجود داشته است اما با فساد رژیم کنونی قابل مقایسه نیست. بدون شک این گفته واقعیت دارد اما غارت بی‌کران و جنایات بی‌شمار رژیم کنونی همواره دستاویزی است برای سردمداران رژیم پیشین که عملکرد خود را در تمام موارد با این رژیم سراپا فاسد و جنایتکار مقایسه می‌کنند تا بدین وسیله برتری خود را به اثبات برسانند و خطاهای خود را ناچیز جلوه دهند اما هیچ‌گاه خود را با رژیم‌های ژاپن و کره جنوبی مقایسه نمی‌کنند و مهم‌ترین و بزرگ‌ترین خطای خود را نادیده می‌گیرند که با سیاست‌های نابخردانه خود، رژیم کنونی را بر اریکه قدرت نشانند.

۳- ایشان می‌گویند که حکومت کنونی در شأن ملت بزرگ ایران نیست. آقای ثابتى باید پاسخ‌گو باشند که آیا روئیدن حلبی‌آبادها، حصیرآبادها، و زاغه‌ها در اطراف شهرها و زندگی رقت‌بار مردم فقیر بلوچستان، بشاگرد و دیگر نقاط محروم، سانسور کتاب، مجله و روزنامه و خاموش کردن صدای روشنفکران و پای‌مال کردن حقوق اقلیت‌های قومی و دخالت ندادن مردم در اداره امور کشور و اجبار به عضویت در حزب رستاخیز و رفتار شکنجه‌گران اداره زیر دست ایشان در شأن ملت بزرگ ایران بود؟ آقای ثابتى به یاد می‌آورید کفاش زحمت‌کشی را که به علت احترام قائل نشدن برای همسر شما توسط محافظ و راننده ایشان به قتل رسید و هیچ‌گاه محاکمه نشد؟ آیا جنایت‌هایی این‌چنین در شأن ملت بزرگ ایران بود؟

۴- ایشان در مورد قتل‌ها با زیرکی تمام مورد تخطی و صمد بهرنگی را مطرح می‌کنند تا چنین استدلال کنند که بقیه قتل‌ها نیز شایعه‌ای بیش نیست. شایعه‌ها زمانی در افکار عمومی به مثابه واقعیت پذیرفته می‌شوند که مردم به حکومت اعتماد نداشته باشند و زمانی که فرزندان محبوب و مردمی که در حال مبارزه با رژیم هستند به مرگ طبیعی از

دنیا میروند مردم عامل مرگ را رژیم تلقی می‌کنند و هنگامی که رژیم، وابستگان خود مانند عامری - دبیر کل حزب مردم - و آرامش - رئیس سازمان برنامه و بودجه - را به علت مخالفت‌های آنان با سیاست دولت تحمل نمی‌کند و به قتل می‌رساند شایعات مرگ مخالفین توسط رژیم قوّت بیشتری می‌گیرد.

۵- آقای ثابتی ناتوانی جنسی تختی را عامل خودکشی او می‌داند. ایشان باید پاسخ‌گو باشند که ادعای ایشان در بایگانی کدام پزشک یا بیمارستان مضبوط است و اگر گفته ایشان هم درست باشد از اعتبار و محبوبیت تختی نمی‌کاهد. یکی از عوامل مهم محبوبیت تختی مخالفت او با رژیم بود. ساواک همواره برای بی اعتبار کردن مخالفین خود به شیوه‌های دروغ‌پردازی و تهمت متوسل می‌شد. به عنوان نمونه به هنگام دستگیری یکی از فدائیان خلق در سال ۱۳۵۲ در خیابان لاله‌زار، اعلام کردند که خرابکاری در هنگام دزدیدن یک طاقه کش دستگیر شد.

۶- در مورد شکنجه، آقای ثابتی ابراز می‌دارند که ایشان با شکنجه که غیرقانونی بوده همواره مخالف بوده‌اند. بر اساس نوشته آقای حمیدیان در کتاب «سفر با بال‌های آرزو»، به هنگام دستگیری فدائی خلق عباس مفتاحی، ثابتی به او می‌گوید «حرف‌هایت را بزن وگرنه جور دیگری با تو رفتار می‌شود». صدها شاهد شکنجه شده که آثار آنرا هنوز بر بدن دارند همچنان زنده‌اند و می‌توانند انواع شکنجه‌ها را بازگو کنند. در سال‌های قدر قدرتی ساواک، ده‌ها نفر در زیر شکنجه جان باختند که می‌توان از حسن نیک داوودی، هوشنگ تیزابی، ابراهیم خلیق، فرشیدی، نمازی، هوشمند خامنه‌ای، فاطمه امینی، بهمن روحی آهنگران، شاهرخ هدایتی، پرویز حکمت‌جو و ده‌ها نفر دیگر نام برد. افزون بر آن، گزارش‌های سازمان صلیب سرخ جهانی در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ به هنگام بازدید از زندان‌ها نشان‌گر وجود شکنجه بوده است.

آقای ثابتی، اکثریت مردم ایران اعترافات شکنجه‌گرانی مانند تهرانی، آرش کمالی و شاهین را از تلویزیون مشاهده کردند و انکار شما نمی‌تواند واقعیات را کتمان کند. شما زندان‌های مخوف اوین و گوهردشت را با تمام ابزار و آلات و تجربیات برای رژیم فعلی به میراث نهادید. جنبش چپ ایران که فرزندان زیادی را در دو رژیم در راه رسیدن به آزادی و عدالت از دست داده است همواره از اشتباهات خود انتقاد کرده است اما سران رژیم پیشین هیچ‌گاه نمی‌خواهند بپذیرند که عامل اصلی بر آمدن هیولای جمهوری اسلامی خطاهای آنان بوده است و بدیهی است در آینده اعمال ساواک شکنجه‌گر و جانشین‌اش وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برای مردم آشکارتر خواهد شد و مردم و

تاریخ عاملین شکنجه را نخواهند بخشید.

شنبه ۲۲ بهمن ۱۳۹۰ - ۱۱ فوریه ۲۰۱۲

اپوزیسیون مردمی و مسئله آلترناتیو در ایران

فرامرز دادور

اپوزیسیون آزادیخواه در ایران با مسائل زیادی روبرو است و در میان آنها نوع نظام سیاسی/ اجتماعی در فردای بعد از انقلاب، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چگونگی ایجاد یک ساختار سیاسی دمکراتیک در آینده، با موضوع تشکیل یک اتحاد وسیع اصولی در اپوزیسیون مردمی، رابطه پویا و اثباتی دارد. اپوزیسیون آزادیخواه در ایران با مسائل زیادی روبرو است و در میان آنها نوع نظام سیاسی/ اجتماعی در فردای بعد از انقلاب، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چگونگی ایجاد یک ساختار سیاسی دمکراتیک در آینده، با موضوع تشکیل یک اتحاد وسیع اصولی در اپوزیسیون مردمی، رابطه پویا و اثباتی دارد.

انقلاب آزادیخواهانه ۱۳۵۷ در ایران بر روی دوش اکثریت قاطع مردم انجام گردید، اما اهداف اصلی آن: آزادی، دمکراسی، عدالت اجتماعی و استقلال هنوز در جامعه برقرار نشده و امروزه، همچنان در مصدر شعارهای اعتراضی در میان جنبش مردم قرار دارند. تحلیل از اینکه چه عواملی به شکست انقلاب منجر گردید، بسیار گسترده است، اما می توان حداقل به یکی از دلایل اصلی اشاره نمود. اپوزیسیون ضد سلطنت در ۱۳۵۷، عمدتاً یک نیروی سیاسی برای نفی نظام بود و متأسفانه به مثابه یک جبهه متحد که دارای استراتژی سازنده برای فردای بعد از انقلاب باشد، عمل نکرد. نبود یک حرکت مشترک و سازمان یافته در میان جریانات سکولار و مترقی (لیبرال ها، سوسیالیست ها، ملیون و غیره) حول محور یک برنامه حداقلی برای دوران گذار و از جمله برگزاری انتخابات دمکراتیک برای تشکیل مجلس مؤسسان جهت تعیین

ساختار سیاسی آینده در جامعه، به مثابه یک عنصر تعیین کننده در تحکیم قدرت به دست جریان‌ات ارتجاعی مذهبی نقش بازی کرد. اکثریت جمعیت نه تنها در مورد نوع نظام سیاسی آینده نظر مشخصی نداشتند، بلکه متاسفانه، ساده‌انگارانه به فعالین سیاسی در میان روحانیت و اسلام‌گرایان اعتماد نموده، سرنوشت اجتماعی خود را در دست آنها قرار دادند. مسئله عمده در مقابل جنبش دمکراتیک در شرایط فعلی، این است که بخشهای مترقی اپوزیسیون هنوز هم به ایجاد یک جبهه وسیع مردمی حول محور حقوق پایه ای دمکراتیک دست نیافته، رفع این معضل تعیین کننده، از وظایف عمده در پیش روی ما است.

اپوزیسیون آزادیخواه در ایران با مسائل زیادی روبرو است و در میان آنها نوع نظام سیاسی/ اجتماعی در فردای بعد از انقلاب، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چگونگی ایجاد یک ساختار سیاسی دمکراتیک در آینده، با موضوع تشکیل یک اتحاد وسیع اصولی در اپوزیسیون مردمی، رابطه پویا و اثباتی دارد. در این نوشته نظر بر این است که پدیدار گشتن یک حرکت سازمان یافته دمکراتیک حول محور اصول جمهوریت، سکولاریسم و رعایت آزادی‌های مدنی در راستای جذب افراد و جریان‌ات مترقی جهت تشکیل یک اپوزیسیون متحد و گسترده، نقش مؤثری را بازی می‌کند. در واقع سؤال اصلی این است که آیا چه نوع نظام سیاسی می‌تواند آزادترین و دمکراتیک‌ترین شرایط ممکنه را برای توده‌های وسیع مردم که طبیعتاً حامل ایده‌ها و عقاید متنوع بوده و خواهان شرکت در امور سیاسی/ اجتماعی هستند، فراهم آورد. برای مدافعین آزادی و عدالت، تا به حال می‌باید روشن شده باشد که هیچ کدام از آیین‌های عقیدتی دیگر نمی‌تواند به مثابه تنها منبع معتبر تئوریک و راهگشای پراکتیک برای حل معضلات اجتماعی، مورد قبول اکثریت مردم در یک جامعه قرار گیرد. در عین حال تجربیات حاکی از نظام‌های حکومتی در چند قرن گذشته نشان می‌دهند که دست یافتن به مناسبترین شیوه برای مدیریت سیاسی در جامعه به وجود ترکیب پویایی از اندیشه‌های مترقی و موازین دمکراتیک و آزمایش شده در طول تاریخ جوامع بشری نیازمند است. با توجه به شرایط سیاسی در ایران و جهان موضوع بسیار مهم دیگر در مقابل اپوزیسیون آزادیخواه این است که آیا طرح چه نوع شعارها، مطالبات و راهکارهای سیاسی/ اجتماعی به پیروزی انقلاب دمکراتیک و ایجاد زمینه‌های مناسب ذهنی و عینی برای پیشرفت در جهت ایجاد مناسبات آزادتر و عادلانه‌تر مدد می‌رساند. برای جنبش دمکراتیک ایران و از جمله بخش سوسیالیست آن، اتخاذ استراتژی و تاکتیک‌های مناسب که بر مبنای واقعیت‌های جامعه ایران و جهان استوار باشد، می‌تواند برای

پیروزی انقلاب و استقرار آزادی، دموکراسی و عدالت اقتصادی نقش کلیدی بازی کند.

هم اکنون در اغلب جوامع دنیا، بحران اقتصادی اکثریت توده های مردم را در وضعیت بسیار وخیمی قرار داده و در این ارتباط جنبش اشغال وال استریت، به ویژه در آمریکا و برخی از کشورهای پیشرفته صنعتی به روند طرح مطالبات عدالتجویانه اقتصادی حرکت جدی داده است. فعالین چپ آمریکایی نیز علیرغم اندک بودن آنها در جنبش اشغال وال استریت شرکت نموده با استفاده از وجود سطحی از آزادیهای دموکراتیک، مطالبات رادیکال تری مثل ضرورت سرمایه گذاری از طرف دولت در حیطه های آموزش، درمان و صنایع اشتغال آور را دامن می زنند. شعارهایی مانند «مالیات بر ثروتمندان»، «خدمات اجتماعی برای محرومان»، «به بانک ها کمک شده اما به مردم خیانت شده» در میان تظاهرکنندگان معمول می باشند. (۱) اعتراضات و تظاهرات وسیع در مقابل مراکز مهم مالی و بانکها، نوع جدیدی از جنبشهای اجتماعی است که به نوشته ی ویلیام گریدر «علیه نظام سیاسی حاکم و در اعتراض به محرومیت شهروندان از حق تصمیم گیری برای مدیریت در زندگی خود» به حرکت درآمده و مانند دیگر جنبشهای مردمی در طول تاریخ آمریکا، مثل جنبش توده ای کارگران بدون زمین در اواخر قرن ۱۹، جنبش مخالفت با نژادپرستی، جنبش برای حقوق برابر و دموکراتیک، جنبش زنان برای برابری و حق رأی و جنبش کارگری جهت تشکیل اتحادیه ها و سازمانهای مستقل خود، به هر حال به سطحی از مطالبات حق طلبانه و به ویژه خواسته های برابری طلب اقتصادی دست خواهد یافت. برای مثال در واشنگتن دی سی، در میان مطالبات جنبش می توان به خواست افزایش یک متمع به قانون اساسی بابت جلوگیری از نفوذ قدرت های اقتصادی در سیاست های حکومتی، اشاره نمود (۲). در واقع عمده فعالین در جنبش اشغال وال استریت خواهان مناسبات اقتصادی عادلانه و روابط سیاسی دموکراتیک تر بوده، با استفاده از نهادها و موارد لیبرالی موجود درصدد نیل به بخش بیشتری از مطالبات حق طلبانه مردم برای ۹۹ درصد از جمعیت هستند. به گفته نوام چامسکی: موازین سیاسی/ اجتماعی موجود در نظام جمهوری و اصول مندرج در قانون اساسی آمریکا، قابلیت زیادی برای تغییر و تکامل در جهت ایجاد جامعه ای آزاد و واقعاً دموکراتیک و عادلانه در بر دارند.

اما واقعیات سیاسی/ اجتماعی در ایران چیست؟ در جامعه ای که نه تنها آزادی های سیاسی و حقوق مدنی حکمفرما نیستند، بلکه اکثریت

مطلق مردم، نیز، حتی پس از ۳۲ سال تجربه از رژیم مستبد مذهبی، هنوز به شناخت لازم جهت به انجام رساندن انقلاب و استقرار مناسبترین نظام سیاسی دمکراتیک ممکن، نرسیده اند. با توجه به این واقعیت، آیا برای جنبش آزادیخواه مردم ایران که خود نیز طبیعتاً از لحاظ فلسفه اجتماعی و تمامیت اهداف سیاسی یک پارچه نیست، چه گزینه های استراتژیک می توانند مؤثرترین کارکرد مبارزاتی داشته باشند. در این ارتباط حداقل دو موضوع: ۱- چگونگی دسترسی به اتحاد در اپوزیسیون مستقل و مترقی و ۲- ایجاد موافقت در مورد حداقل های مورد قبول برای ساختار سیاسی مابعد جمهوری اسلامی، برجسته می گردد. آنچه که تا به حال در سطح جهان آشکار گردیده، این است که نمی توان تنها به مکاتب ایدئولوژیک (مذهبی و یا سکولار) برای پیدایش راهکردهای سیاسی/ اجتماعی، جهت نیل به مناسبات انسانی تر پایبند بود. البته برخی از سیستم های نظری مانند لیبرالیسم، پراگماتیسم، آنارشیزم و سوسیالیسم هنوز از ظرفیت های سازنده و پیشرونده برخوردار هستند، اما در عصر حاضر، با توجه به تجربیات گذشته از نقش ایدئولوژی، بشریت دیگر قادر نیست که آنها را همچون معیارهای تکامل یافتن عقیدتی به مثابه رهنمودهای تمام عیار برای سازماندهی جامعه در نظر گیرد. تاریخ جوامع نشان داده اند که فرایندهای زندگی انسانی سیال تر از آن هستند که سیستم های فکری موجود بتوانند همواره به مثابه تغذیه کنندگان تئوریک برای پیشرفت اجتماعی نقش بازی کنند. بدین معنی که مثلاً در میان جنبش سوسیالیستی، نیز، همچون جنبش های دیگر اجتماعی، مقولات اجتماعی می باید دائماً مورد تجدید نظر و تکامل قرار گیرند. سوژه های اجتماعی خصلت تاریخی داشته و بازبینی های فکری همواره ضروری می باشند.

در عین حال، جوامع انسانی با برخی معضلات مشترک روبرو هستند و برای پیشرفت، به سطحی از پرنسب های جهانشمول نیازمند هستند. در واقع با رجوع به ارزش های آزادیخواهانه و عدالتجویانه تجربه گشته در طول تاریخ بشری و در عین حال حفظ اعتقاد کلی به آرمان های غائی انسانی است که در صورت وجود نهادهای دمکراتیک، توده های مردم بر مبنای آگاهی، شناخت و پذیرش مناسبترین برنامه های اجتماعی عرضه شده، به طور جمعی در جهت پیشرفت انسانی قدم برمی دارند. برای مثال، اگر سوسیالیست ها بر آن هستند که تنها پس از محو روابط سرمایه داری (مالکیت و کنترل خصوصی بر ابزار و فعالیت های عمده اقتصادی در پرتوی روابط کارمزدی) و استقرار سوسیالیسم (مالکیت و کنترل بر فعالیت های اصلی اقتصادی و توزیع ثروت بر

اساس نیازهای انسانی) است که نهایتاً یک جامعه آزاد و عادلانه برقرار می‌گردد. وظیفه دارند که در زندگی فردی و در حیطه روابط اقتصادی/ اجتماعی اشاعه دهند آن باشند. در پروسه مبارزه برای احقاق مطالبات عدالتجویانه برای توده های زحمتکش و محروم و ایجاد نمونه هایی از واحدهای اقتصادی/ اجتماعی بر اساس روابط غیراستثماری و غیرستمگرانه است که بخش های عظیم تری از مردم در صدد پذیرش مناسبات انسانی تر برآمده و در سطح توان، تدریجاً، به حرکت توده ای در جهت ایجاد سوسیالیسم می پیوندند. در واقع، در صورت وجود روابط سیاسی/ اجتماعی دمکراتیک و حضور جنبش فراگیر سوسیالیستی، در کنار سایر جریانات آزادیخواه است که جمعیت بیشتری از توده های مردم با تلفیق بنیادهای عدالتجویانه سوسیالیستی و یا ارزش های نهفته در دیگر جهان بینی های اجتماعی با موازین موجود انسانی، به سازماندهی جامعه مورد نظر می پردازند.

اینکه در شرایط کنونی در زیر یوغ یک رژیم ستمگر مذهبی که در عین حال شدیدترین نوع از استثمار سرمایه داری در جامعه حکمفرما است، چه باید کرد، سؤال اساسی در مقابل اپوزیسیون مترقی و به ویژه بخش چپ آن است. در میان جنبش دمکراتیک ایران، اگر یک اپوزیسیون، مستقل از قدرت های خارجی و بر اساس گستره ای از وسیع ترین مطالبات حق طلبانه از طرف بخش های متنوع جنبش مردم سازمان یابد، می تواند به مثابه مؤثرترین عامل در جهت عبور از جمهوری اسلامی و ایجاد ساختارها و نهادهای دمکراتیک در فردای انقلاب (مشخصاً جمهوری سکولار مبتنی بر ارزش های جهانی حقوق بشر) نقش بازی کند. اکثریت مطلق مردم، یعنی کارگران، زحمتکشان، محرومان و به ویژه زنان در صورت وجود فضای آزاد سیاسی قادر خواهند بود که با مشارکت مستقیم و غیرمستقیم در امور اجتماعی، برمبنای شناخت ها و آگاهی های تجربه شده، مطالبات حق طلبانه خود را پی گیری نموده برای احقاق آنها در تمامی عرصه های سیاسی/ اجتماعی، متشکل تر مبارزه نمایند.

پایان

فوریه ۲۰۱۲

پانوشته ها:

۱- ریچارد پیت، «تضادهای سرمایه داری مالی»، مانتلی ریویو، دسامبر ۲۰۱۱: ۳۲ و ۱۸.

آزمون انقلاب مصر

محمود راسخ افشار



اگر نتیجه‌ی انتخابات پارلمان در مصر و ترکیب اعضای آن منعکس کننده‌ی واقعی توازن نیروهای اجتماعی باشد پرسیدنی است پس چرا با داشتن چنین اکثریتی، یعنی اکثریتی دو سومی در میان مردم، نیروهای مذهبی و در رأس آنان اخوان المسلمین، در جریان جنبش نه تنها رهبری آن را در دست نداشتند و نه تنها کوششی برای بدست گرفتن رهبری نکردند بلکه هیچگاه شعارها و خواسته‌هایی را که حاکی از این باشد که خواهان استقرار حاکمیتی مذهبی می‌باشند مطرح نکردند.

در خبرهای مربوط به نخستین نشست پارلمان مصر (۳ بهمن ۱۳۹۰) آمده بود که دو سوم از نمایندگان منتخب مردم به گروه‌های مذهبی تعلق دارند. راجع به ترکیب يك سوم دیگر، طرفداران نظام سابق، عناصر مترقی و سکولار اطلاعات مشخصی داده نشده بود. انتخاباتی که در چندی پیش در تونس برگزار شد نیز نتایجی خیلی بهتر از آن چه در مصر بدست آمد به بار نیاورده بود.

هر چند در جریان خیزش مردم مصر علیه مبارك و نظام او فرد، افراد، حزب یا گروه خاصی به عنوان رهبری جنبش خودنمایی نکرد ولی کسانی که تصویرهای تلویزیونی و اخبار و گزارش‌ها را در روزنامه‌ها و مجله‌ها از خیزش مردم در مصر، به ویژه در قاهره در میدان تحریر و اسکندریه، به طور منظم دنبال می‌کردند به خاطر دارند که ترکیب جمعیت در آن جا و افرادی که در مصاحبه‌های گزارشگران به عنوان سخنگویان لحظات جنبش ظاهر می‌شدند ترکیب دیگری را از آن چه اکنون در پارلمان دیده می‌شود نشان می‌داد.

قابل انکار نیست که در میان مردمی که در تجمعی‌های اعتراضی شرکت داشتند زنانِ با حجاب و مردانِ با ظاهر مذهبی نیز دیده می‌شدند. ولی اقلیتی بیش نبودند. پرسیدنی است چه عامل یا عواملی در جامعه‌ی مصر پس از راندن مبارك از مسند قدرت به برآمدن وضعیت موجود کمک کرده است. چرا نیروهای مترقی، غیر مذهبی و سکولار که در آن روزها میدان‌دار اصلی و موتور جنبش بودند پس از استعفای مبارك به پس‌صحنه رانده شدند و سیستمی که مبارك در ظرف بیش از سی سال دیکتاتوری ایجاد کرده بود با رفتن او تنها سرش را از دست داد و پیکرش همچنان پابرجاست و می‌کوشد سنگرهای از دست رفته را یکی پس از دیگری باز اشغال کند.

از آن جا که آماج خیزش مردم مبارك بود و نه سیستم او در کلیت‌اش، با استعفای مبارك جنبش تصور کرد به هدف خود دست یافته و در نتیجه انرژی و پویایی خود را از دست داد.

اتحاد موقت میان مردم از لایه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که مبارك علت بوجود آمدن آن بود با استعفای او و رانده شدنش از قدرت موضوع موجودیت‌اش را از دست داد و از هم پاشید. در شرایط جدید پس از مبارك تنها نیروهایی توانستند نفوذ خود را در مردم حفظ کنند و گسترش دهند که دارای تشکیلات بودند. نیروها و عناصر مترقی، غیر مذهبی و سکولار که در جریان قیام به آن افتخار می‌کردند و به خود می‌بالیدند که حزب، دسته و سازمانی ندارند، پس از رانده شدن مبارك از قدرت در وضعیت پراکندگی و افتراق قرار گرفتند. فقدان سازمان و تشکیلاتی که به مردم اهداف مشخص و معین و راه رسیدن به آن‌ها را نشان دهد، باعث شد این عناصر و گروه‌های کوچک هر روز بیش از پیش نفوذ خود را در میان مردم از دست بدهند و نتیجه‌ی بی سازمان و تشکیلات بودن آنان بیش از پیش در انتخابات پارلمان مشهود شد. هنوز گزارش نشده است چند تن از آنان توانسته‌اند به پارلمان راه یابند.

گرچه نیروهای مذهبی و به ویژه اخوان المسلمین وقتی جنبش جریان داشت و نتیجه‌اش هنوز معلوم نبود در آن حضور داشتند، ولی برنامه‌ی مذهبی خود را برای آینده بسیار محافظه کارانه مطرح می‌کردند و می‌کوشیدند همواره تاکید کنند که اجرای شریعت اسلامی در دستور کارشان قرار ندارد و خواهان آزادی، دموکراسی و جامعه‌ای مدرنند که در آن برابر حقوقی زن و مرد حاکم باشد. ولی در پارلمان برخی از نمایندگان وابسته به گروه‌های مذهبی به هنگام ادای سوگند، وفاداری به شریعت اسامی را نیز در سوگند خود می‌گنجاندند. یادآور تفاوت

میان گفته‌های خمینی در پاریس پیش از به قدرت رسیدن و سخنان و کارهایش در ایران پس از کسب قدرت!

اگر نتیجه‌ی انتخابات پارلمان در مصر و ترکیب اعضای آن منعکس کننده‌ی واقعی توازن نیروهای اجتماعی باشد پرسیدنی است پس چرا با داشتن چنین اکثریتی، یعنی اکثریتی دو سومی در میان مردم، نیروهای مذهبی و در رأس آنان اخوان المسلمین، در جریان جنبش نه تنها رهبری آن را در دست نداشتند و نه تنها کوششی برای بدست گرفتن رهبری نکردند بلکه هیچگاه شعارها و خواسته‌هایی را که حاکی از این باشد که خواهان استقرار حاکمیتی مذهبی می‌باشند مطرح نکردند بلکه بر عکس از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا به مردم اطمینان دهند که آنان نیز خواهان استقرار آزادی و دموکراسی و حاکمیت قوانین مدنی در مصر هستند.

نیروها و عناصر مترقی و سکولار تازه پس از پیروزی مرحله‌ای جنبش و بیرون راندن مبارک از قدرت و توازن قوایی که به ضرر آنان در وضعیت جدید پدید آمده است متوجه این واقعیت شده‌اند که نداشتن سازمان و تشکیلات تا چه اندازه به ضرر آنان و جنبش تمام شده است.

اگر چه در جریان جنبش و روزهای انقلاب همگی آنان هدف و برنامه‌ی واحدی داشتند، یعنی سرنگونی رژیم مبارک، ولی پس از برکناری مبارک تنها چیز مشترک و واحدی که برای آنان باقی مانده بود شعارها و خواسته‌های آزادی، دموکراسی و دولت مدرن سکولار بود. اما، اگر چه این واژه‌ها و مقوله‌ها برای روشنفکران و درس خوانده‌ها ممکن است محتوایی داشته باشد، هرچند با مصادیق گوناگون، ولی برای توده‌های مردم این واژه‌ها و مقوله‌ها، واژه‌ها و مقوله‌هایی هستند کاملاً انتزاعی که نمودار با آنها چه باید بکنند و چه وضعیتی را برای آنها به ارمغان خواهد آورد. روشنفکران و درس خوانده‌ها که شیفته‌ی این واژه‌ها و مقولاتند- در اینجا کاری به این نداریم که آیا اکثریت آنان میدانند راجع به چه چیزی صحبت می‌کنند- باید دیگر از تاریخ جنبشها و انقلاب‌های چند قرن گذشته و دوران معاصر این درس را گرفته باشند که توده‌های مردم اگر چه در جریان قیام و انقلاب این واژه‌ها را شعار می‌دهند ولی علت جنبش و انقلاب آنان به خاطر تحقق مثبت این شعارها نیست، به این دلیل ساده که درك روشن و مشخصی از آنها ندارند. بلکه آنچه آنان را به جنبش و انقلاب جلب می‌کند شرایط اقتصادی و اجتماعی واقعی و ملموسی است که در زندگی می‌کنند. آنان علیه شرایط اقتصادی و اجتماعی موجود و برای نفی آن انقلاب می‌کنند به این امید که آن چه جانشین وضع موجود می‌شود برای آنان بهتر از

وضعیتی باشد که قبلاً حاکم بود. و اغلب، آن طور که تاریخ تاکنونی نشان داده است، اگر انقلابشان پیروز شود با شگفتی درمی‌یابند که امیدشان توهمی بیش نبوده است.

به دلایل فوق نیروها و عناصر مترقی مصر که تازه متوجه ضعف خود در نتیجهی فقدان سازمان و تشکیلات شده بودند و می‌دیدند ضد انقلاب چگونه يك موضع پس از موضع دیگر را از چنگ آنان بیرون آورده است، خواستار تعویق انتخابات بودند تا به وضعیت خود سر و سامانی بدهند. ولی برای تحمیل این خواست به حاکمان می‌بایست مردم را پشت سر خود بسیج می‌کردند. اما درست به دلیل نداشتن سازمان و تشکیلات که بتواند مردم را پشت سر آنان بسیج کند، روشن بود که نیروهای ارتجاعی که تکیه بر نادانی، بی‌اطلاعی و خرافات مردم دارند به هیچ وجه حاضر به تعویق انتخابات نخواهند شد تا نیروهای مترقی و سکولار فرصت بسیج نیروها را بدست آورند، خود را به مردم بشناسانند و دستکم سهم بزرگی از نمایندگان پارلمان را برای خود بدست آورند که به آنان امکان مقابله با نیروهای مذهبی را بدهد. البته در مصر وضع به این حال باقی نخواهد ماند. اگر در مصر استبداد مذهبی یا مجدداً استبداد نظامی برقرار نشود و نیروهای مترقی فرصت سر و سامان دادن به خود را بیابند و تشکیلات مناسب را بوجود آورند، احتمال این که توازن نیروهای اجتماعی به سود آنان تغییر کند وجود دارد.

متأسفانه برغم این واقعیات و تجربه‌ها - و البته تجربه‌ی انقلاب خودمان و جنبش ۸۸ - جمهوریخواهان مترقی و سکولار ایرانی در خواب خرگوشی بسر می‌برند و در عمل نشان می‌دهند که کمترین درسی را از این واقعیت‌ها نگرفته‌اند. اخیراً اینجا و آنجا با شدت یافتن بحران اقتصادی و سیاسی در کشور، افرادی که اغلب آنان مورد اعتماد مردم نیستند و معلوم نیست سرشان به کجا بند است و دست کدام دولت بیگانه و سازمان جاسوسی در پشت آنان قرار دارد، به کوشش‌های چند ساله‌شان در جهت ایجاد تشکیلات شدت بخشیده‌اند. جمهوریخواهان مترقی، سکولار و مستقل این اقدامات را نباید دست کم بگیرند. اگر چه چلبی سازی حتا در عراق برای آمریکا مؤثر نیافتاد و حافظه‌ی تاریخی و تجربه‌ی ایرانیان با آن همه سابقه‌ی تاریخی در مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه و انقلاب‌ها با عراق بسیار متفاوت است، ولی چنین جریان‌اتی می‌توانند دستکم برای جمهوریخواهان مترقی مشکل‌ساز شوند.

اغلب گفته می‌شود چون مبارزه برای براندازی نظام منحوس و فاجعه

آفرین اسلامی باید در ایران صورت بگیرد، حکمی که در درستی آن تردیدی نیست، پس سازماندهی این مبارزه از نظر تشکیلاتی یعنی اقدام در جهت ایجاد تشکیلات مناسب از نظر تدوین برنامه، استراتژی، تاکتیک، نقشه‌ی عملی راه، خواستها و شعارها، پیوند دادن مبارزات در سراسر کشور و در بخش‌های گوناگون، از جنبش دانشجویی گرفته تا جنبش کارگری، در مبارزه‌ای مشترک با هدف واحد سرنگون کردن نظام یعنی رهبری سیاسی این مبارزه نیز باید حتماً در داخل کشور انجام گیرد.

البته کسی تردید ندارد که در صورت وجود امکان عملی و واقعی انجام چنین کاری در ایران این اقدامات باید در داخل کشور انجام گیرند. ولی اگر چنین امکانی در داخل کشور وجود نداشته باشد چه باید کرد؟ آیا باید دست روی دست گذاشت و در انتظار وقوع معجزه‌ای نشست تا کار از کار بگذرد و باز افسوس خورد که یک‌کاش در زمانی که امکانش وجود داشت دست به اقدامات لازم می‌زدیم! کاری که بارها برای نیروهای مترقی رخ داده است.

همه می‌دانند که رژیم اسلامی از تشکیلات مثل جن از بسم‌الله می‌ترسد. زیرا به اهمیت کارکرد آن واقف است. سران رژیم حتا به اپوزیسیون رسمی نظام یعنی اصلاح طلبان که از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا به انواع و اقسام گوناگون سرسپردگی خود را به نظام اعلام دارند و خواهان اجرای بدون تنازل قانون اساسی رژیم اسلامی یعنی حاکمیت ولایت مطلقه‌ی فقیه هستند اجازه داشتن تشکیلات نمی‌دهد. حال چه رسد به تشکیلاتی که هدف خود را براندازی نظام قرار می‌دهد. سران رژیم می‌کوشند از هر گونه تجمعی جلوگیری کنند. و بدون تجمع و بحث و گفتگو و فعالیت‌های عملی نه می‌توان تشکیلاتی را سازمان داد و نه می‌توان در سطح کشور فعالیت آن را گسترش و در نتیجه اجرای جنبش را به هم پیوند داد و استمرار مبارزه را تا سرنگونی نظامی که بوی تعفن لاشه‌اش به آسمان رسیده است، تامین کرد.

حال پرسیدنی است در چنین اوضاع و احوالی کسانی که ایجاد تشکیلات لازم برای تامین نیازهای سیاسی و برنامه‌ای جنبش براندازی نظام را فقط و فقط و در شرایطی که هیچ امکانی برای آن در داخل کشور وجود ندارد کار عناصر سیاسی درون کشور می‌دانند و این را تبلیغ می‌کنند که در خارج از کشور نباید دست به چنین کاری زد و باید در انتظار ماند تا در داخل کشور معجزه‌ای روی دهد آیا برای پوشاندن ضعف و ناتوانی خود این را نمی‌گویند؟

آزیرهای جنگ را چه کسانی به صدا در می آورند؟

بیانیه روشنفکران داخل ایران

بیانیه کنشگران سیاسی، اجتماعی، مدنی و فرهنگی داخل ایران
پیرامون خطر حمله نظامی به ایران

۱۳۸۸ خرداد ماه

محمود درویش

۱- جنگ مخوفترین پدیده‌ای است که انسان از گذشته تاکنون با آن روبرو شده است. در جامعه‌ی ما هنوز سایه‌ی شوم جنگ ۸ ساله با عراق بر سر زندگی میلیون‌ها تن از ایرانیان سنگینی می‌کند. هنوز خاطرات آزیرهای قرمز، پناهگاه‌های نمودر، خاموشی‌های شبانه، پیکرهای بی‌نام، دست و پاهای قطع شده، مادران بی‌فرزند، فرزندان بی‌پدر، قحطی و گرسنگی، آوارگان بی‌خانه و کاشانه و دهها تصویر دهشتناک دیگر، در گوشه گوشه‌ی ذهن تک تک ما، چه پررنگ و چه کمرنگ، چه همچون کابوس شبانه و چه همچون بیم همیشگی روزانه سنگینی می‌کند.

۲- در چند سال اخیر رسانه‌های مسلط سعی کرده‌اند جنگ را به یک بازی کامپیوتری و بیان تصویری آن در رسانه‌ها فروبکاهند. یک نقطه‌ی قرمز از صفحه‌ی رادار هواپیماهای فوق پیشرفته‌ی ناتو شروع به چشمک زدن می‌کند، و سپس یک انفجار به ظاهر کوچک. این تصویری از جنگ است که رسانه‌ها به مخاطبان خود تلقین می‌کنند. اما واقعیت بسیار زشت‌تر و خون‌آلودتر است. قطعاً اینجا فقط داستان انفجار یک نقطه‌ی قرمز در رادار هواپیما نیست. داستان نابودی خانواده‌ای است که شاید سر سفره‌ی غذا در طرابلس نشسته باشند. یا سربازان خسته‌ای که به اجبار در یک مرکز نظامی در بغداد نگهداری می‌شوند، یا مدرسه‌ای که کودکان یوگسلاوی در آن درس می‌خوانند و یا یک بازار محلی پر از زندگی و رفت و آمد در محله‌های کابل... یا هر چیز دیگری که تا چند لحظه قبل زندگی در آن جاری بوده است و اکنون تبدیل به تلی از خاکستر

شده است. این واقعیت کثیف را باید عریان‌تر از همیشه جلوی چشمان مخاطب قرار دهیم تا کراهت جنگ را نشان داده باشیم.

۳- جنگ به هر بهانه‌ای مذموم است. نه دموکراسی از دهانه‌ی توپ‌های جنگی ائتلاف بر ضد عراق در آمد، نه حقوق بشر نشسته در جنگنده‌های ناتو بر فراز طرابلس به پرواز در آمد، نه آزادی با پیک موشک‌های دوربرد آمریکا برای افغان‌ها به ارمغان آمد. در این شرایط با توجه به تجربه‌های گذشته، ما به هیچ عنوان و تحت هیچ عنوانی جنگ را نمی‌پذیریم. آن هم در شرایطی که یک جنبش اجتماعی فراگیر و ریشه‌ای در سرتاسر جهان و منطقه و ایران در جریان است. دخالت نظامی تنها دست آویزی است برای حاکمیت‌های غیر دموکراتیک تا بار دیگر از آب گل آلود جنگ ماهی بگیرند و با "بحرانی" اعلام کردن شرایط، بار دیگر به سرکوب هر چه شدیدتر جنبش‌های مردمی و خواست‌ها و مطالبات به حق آن‌ها پردازند. تنها مقایسه‌ای ساده بین تجربه‌ی افغانستان و عراق، با تجربه‌ی تونس و مصر می‌تواند واقعیت را برای ما آشکار سازد.

۴- ماهیت ذاتی جنبش مردم ایران در چند سال اخیر بر این اصل اساسی استوار بوده است که مردم درون ایران خواستار آن هستند تا سرنوشت خودشان را با دست‌ان خود و در صحنه‌ی عینی مبارزه تعیین کنند. آن‌ها نمی‌خواهند هیچ قدرت داخلی و خارجی قیم‌شان باشد و برای آنان و به جای آنان تصمیم بگیرد. در نتیجه هرگونه دخالت خارجی خصوصاً از جنس نظامی‌اش با این ماهیت در تضاد بنیادین قرار دارد. تمام کسانی که به هر نام و در هر جایگاهی برای بمب افکن‌های ناتو و آمریکا کف و سوت بکشند دیگر در کنار مردم ایران جایگاهی نخواهند داشت و باید به صراحت به آنان گفت خط شما از خط منافع مردم جدا گشته است. آذیرهای قرمز جنگ را تنها کسانی به صدا در می‌آورند که می‌دانند در آینده‌ای که مردم ایران، بعد از پیروسی مبارزاتی‌شان و به توان و نیروی خود خواهند ساخت، هیچ جایگاهی نخواهند داشت. آری. تنها کسانی از جنگ استقبال می‌کنند که به قدرت مردم برای تغییر سرنوشت خویش آمیدی ندارند و حیات خود را در "بحران آفرینی" جستجو می‌کنند.

۵- با این همه مردم ایران به طور قطع از همراهی و حمایت‌های انسان‌های صلح طلب، آزادی خواه و تحول‌گرا در سرتاسر جهان از وال استریت گرفته تا خیابان‌های اروپا و کشورهای عربی استقبال می‌کنند. مردم ایران خود را همراه و در کنار تمامی مردم آزادی‌خواه و برابری‌طلب دنیا می‌دانند که برای ساختن "جهانی دیگر" تلاش می‌کنند.

۶- ما امضا کنندگان این بیانیه بر این باوریم که راه انداختن جنگ و دمیدن بر آتش آن از طرف نظام سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی ایالات متحده و حامیان داخلی‌اش، فقط به ضرر جنبش اجتماعی و اصیل مردم ایران است. جنگ و شرایط بحرانی حاصل از آن نه تنها پایه‌ای دیکتاتوری‌ها را تضعیف نخواهد کرد، بلکه بهترین بهانه برای سرکوب این جنبش‌های اجتماعی و کنشگران آن و همچنین بستری برای به قدرت رسیدن نیروهای وابسته و غیردموکراتیکی است که حیات سیاسی خود را در جنگ، بحران و سرکوب جستجو می‌کنند.

امضا کنندگان بیانیه:

یونس آبسالان (نویسنده و کارگردان)، رضا اسد آبادی (روزنامه نگار)، امیر عباس آذرم وند (فعال سیاسی)، کمال اطهاری (اقتصاددان)، مهرانوش اعتمادی (فعال مدنی)، امیر امیرقلی (فعال حقوق بشر)، مریم امیری (مترجم)، مریم امیری (فعال حقوق زنان)، محمد امینی (فعال سیاسی)، شهلا انتصاری (فعال اجتماعی)، الناز انصاری (روزنامه نگار)، آیدا اورنگ (روزنامه نگار)، سولماز ایکدر (روزنامه نگار و فعال مدنی)، محمد جواد باستانی کیا (اقتصاد دان)، خسرو باقری (مترجم)، عماد برقی (فعال دانشجویی)، منوچهر بصیر (نویسنده و مترجم)، سیمین بهبهانی (شاعر)، سهند بنی کمالی (پژوهشگر)، نسیم بنی‌کمالی (فعال مدنی)، بابک پاکزاد (مترجم و روزنامه نگار)، هادی پاکزاد (نویسنده و روزنامه نگار)، محسن پریزاد (فعال اجتماعی)، یاشار پورخامنه (فعال اجتماعی)، هایده تابش (فعال مدنی)، علی رضا جباری (نویسنده و مترجم)، حمید جعفری (نویسنده و شاعر)، اسماعیل جلیوند (فعال دانشجویی)، پیمانہ جمشیدی (نویسنده)، نزهت حافظی سمنانی (از مادران جان باختگان ۶۷)، آیدین حلال زاده (فعال دانشجویی)، ناهید خیرابی (روزنامه نگار)، مینو حبیبی (فعال حقوق کودک)، سعید حسن زاده (فعال سیاسی)، اختای حسینی (فعال مدنی)، وحید حلاج (فعال دانشجویی)، مزگان حمزه لو (فعال مدنی)، مهین خدیوی (ناشر و شاعر)، مزدک دانشور (روزنامه نگار)، روزبه درنشان (فعال اجتماعی)، ترانه راد (فعال اجتماعی)، پروانه راد (فعال اجتماعی)، فریبرز رئیس دانا (اقتصاددان)، کاوه رضایی شیراز (فعال مدنی)، صادق رضایی گیگلو (فعال دانشجویی)، زهره روحی (پژوهشگر)، گلناز روحی (فعال فرهنگی)، محمد علی رجایی (نویسنده و مترجم)، اردشیر زارعی قنواتی (روزنامه نگار)، ناصر زرافشان (حقوقدان)، مریم زندگی (فعال مدنی)، کاوه سرمست (اقتصاددان)، حسام سلامت (مترجم و ویراستار)، سعید سلطانی

(شاعر)، میرجواد سید حسینی (مترجم)، روحی شفیع (نویسنده و مترجم)، صادق شکیب (فعال اجتماعی)، فواد شمس (روزنامه نگار)، پروانه شمیرانی (فعال اجتماعی)، سعید شیرزاد (فعال اجتماعی)، خسرو صادقی بروجنی (پژوهشگر)، سید علی صالحی (شاعر)، مازیار صالحی (فعال اجتماعی)، وحید صباغی (فعال مدنی)، پرویز صداقت (پژوهشگر و مترجم)، سید محمد صدرالغروی (پژوهشگر)، سیامک طاهری (روزنامه نگار)، کاظم طاهری (فعال اجتماعی)، مرتضی طاهری (اقتصاد دان)، مصطفی طاهری (فعال فرهنگی)، پویش عزیزالدین (فعال مدنی)، افشین عزیزی (عکاس)، یاسر عزیزی (فعال اجتماعی)، علی عطاپور (اقتصاد دان)، محمدعلی عمویی (فعال سیاسی)، محمد غزنویان (فعال اجتماعی)، کاظم فرج الہی (فعال کارگری)، آزاده فرقانی (مشاور اجتماعی)، میلاد فدایی اصل (خبرنگار)، نیوشا فدایی (مدرس دانشگاه)، صادق فقیرزادہ (فعال سیاسی)، نوشین کشاورزینیا (فعال حقوق زنان)، کیمیا کورس (فعال حقوق کودک)، روزبه گرجی بیانی (فعال اجتماعی)، محمد مالجو (اقتصاددان)، مریم محبوب (ویراستار)، مهدی محمودی (فعال سیاسی)، سعید مدنی (پژوهشگر اجتماعی)، سمیرا مرادی (روزنامه نگار)، فرشید مقدم سلیمی (پژوهشگر اجتماعی)، منیژہ منجم عراقی (نویسنده)، پژمان موسوی (روزنامه نگار)، وحیدہ مولوی (فعال حقوق زنان)، محترم میرعبدالہ یانی (ناشر)، ناہید میرحاج (فعال زنان)، شیوا نظر آہاری (فعال مدنی)، ارشیا نوری (فعال اجتماعی)، امیر نیما (فعال دانشجویی)، لعبت والا (شاعر)، الہام ہومین فر (فعال مدنی)، امیر یعقوبعلی (فعال مدنی)، احمد یوسف پور (فعال اجتماعی)، عنایت یوسف پور (فعال اجتماعی)، منور یوسف پور (فعال اجتماعی)۔